■ سال بیست و هفتم ■ شماره ۷۸۱۰ ■ سه شنبه ■ ۷ دی ۱۴۰۰ ■ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۴۴۳ ■ 28 Dec. 2021

ایران فرهنگی

گفت‌وگو با علی اکبر والایی
داستان‌نویس

روایت بیم‌ها و امیدهای مسافر کربلا در «عمود ۱۴۰۰»

صفحه ۱۴

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی
در آیین معرفی هفتمین پایتخت کتاب:

نهضت کتابخوانی از سرفصل‌های اصلی وزارت فرهنگ است

صفحه ۱۵

همنشینی پارادایم شک و یقین

وحدت حوزه و دانشگاه؛ دست یافتنی‌تر از آنچه که فکر می‌کنیم

شفقنا

حجت‌الاسلام والمسلمین داوود مهدوی‌زادگان
دانشیار و سرپرست سازمان سمت

۱ ایده وحدت حوزه و دانشگاه دست‌یافتنی‌تر از آن است که تصور می‌رود، به شرطی که در این راه، افق نگاه و مفروضات درستی را برگزینیم. به‌عبارت دیگر، تحقق وحدت حوزه و دانشگاه وابسته به این است که چگونه و با چه پیش‌فرض‌هایی به این دو نهاد علمی می‌نگریم. وقتی از افق تمدنی به مسأله رابطه حوزه و دانشگاه نظر می‌افکنیم دلیلی ندارد که تحقق وحدت دشوار تلقی شود. چون افقی تمدنی امکان بهره‌برداری از همه انواع معرفت‌های بشری را تسهیل می‌کند. مگر آنکه آن چشم‌انداز تمدنی گرفتار تنگ‌نظری‌ها و تصلب‌های ایدئولوژیکی شود که چنین امکانی را از دسترس خارج کند. اصل تساهل و تسامح و همزیستی مسالمت‌آمیز علمی، ما را به همنشینی و وحدت حوزه و دانشگاه فرا می‌خواند. غایات مشترک این دو نهاد علمی نزدیک‌کننده و وحدت‌بخش است. مگر نه این است که غایت هر دو، معرفت واقع و رسیدن به حقیقت و تحصیل خیر و سعادت است. پس، دلیلی ندارد که این دو از هم دور شوند. این دو نهاد، یکدیگر را بر شر و باطل بودن متهم نمی‌کنند؛ اگرچه ممکن است یکدیگر را از جهت تحصیل خیر و سعادت تخطئه کنند. عالم وجود، عالم تکثر است ولی ماهیت متکثر عالم موجب نشده که همنشینی میان موجودات برقرار نشود. قطعاً رازی در این قصه است که موجودات با وجود متکثر بودن در کنار هم آرام و قرار می‌گیرند.

این همنشینی، واقعیت انکارناپذیر است. اگر به راز این همنشینی پی ببریم به‌طور قطع، راه وحدت حوزه و دانشگاه هموارتر از آنچه که فکر می‌کنیم، خواهد شد. اگر چه آموزه‌های وحیانی این راز را بر ما مکشوف ساخته است. حتی اگر با وجود دلایل زیاد بر پذیرش هواربودن راه وحدت، بر رابطه متأخره میان این دو نهاد علمی تأکید بورزیم؛ چه اشکالی دارد که به نحو پسینی قضاوت کنیم. اگر داوری علمی را مشروط به نتایج تجربه زیسته می‌دانیم؛ بگذاریم این تجربه اتفاق بیفتد و سپس به داوری آن بنشینیم. تجربه جمهوری اسلامی نشان داده است که گام‌های اولیه وحدت حوزه و دانشگاه عملی شده است.

۲ برخی‌ها که در نظرشان وحدت حوزه و دانشگاه سخت و دشوار می‌آید، به مباحثی استدلال می‌کنند که اگر آن استدلال به زیر تیغ نقد علمی برود معلوم نیست که بتوانند از پاسخ نقدها برآیند یا حتی به‌طور جدی باور به آن مباحث داشته باشند. چنانکه در گفتاری به مسأله اختلاف پارادایمی حوزه و دانشگاه استدلال شده است. به زعم صاحب آن گفتار، پارادایم حوزه و دانشگاه یکسان نیست. پارادایم حوزه بر یقین است و پارادایم دانشگاه بر شک استوار است: «پارادایم علوم حوزه بر «ایمان» و «یقین» استوار است و پارادایم دانشگاه بر «شک» و «رد» و «نقد»، حوزه بر «می‌دانم» مستقر است و دانشگاه بر «نمی‌دانم».»

اینچنین تحلیلی از مقایسه میان حوزه و دانشگاه خیلی ساده‌انگارانه و خطابی است. خود این استدلال روشن نیست که بر کدام پارادایم استوار است. آیا تکیه بر شک دارد یا یقین یا پارادایم سومی در میان است که نه حوزوی است و نه دانشگاهی. به‌عنوان مثال، ممکن است مبتنی بر پارادایم قدرت باشد که پارادایم غیرمعرفتی است. اگر هم مبتنی بر پارادایم شک است؛ چرا به نحو پیشینی داوری می‌کنند. چه تجربه‌ای از ایده وحدت وجود دارد که مبتنی بر آن گفته شده «به‌نظر می‌رسد وحدت و جمع میان حوزه و دانشگاه اگر نگوییم غیرممکن اما بسی دشوار باشد؟»

اصولاً از شک هیچ نتیجه‌ای به‌دست نمی‌آید و نمی‌توان مبتنی بر شک، هیچ باوری را پایه‌گذاری کرد. با پارادایم شک، نفیاً یا اثباتاً نمی‌توان گفت که وحدت حوزه و دانشگاه سخت و دشوار است. چنانکه نمی‌توان گفت که ساده و آسان است. هر دو طرف احتمال، به‌طور مساوی ممکن‌الوقوع است. مگر اینکه یک طرف احتمال، رجحان نظری و عینی داشته باشد. رجحان نظری احتمال سهل بودن وحدت را در بالا بیان کردیم. اما رجحان عینی آن، بی‌تردید همان تجربه جمهوری اسلامی است.

۳ گرچه رویکردهای جدا انگارانه مسلط بر محیط دانشگاه در تجربه جمهوری‌اسلامی برابر ایده حوزه و دانشگاه مقاومت می‌کند و بعضاً با تکیه بر قدرت، تلاش زیادی بر ایجاد و تعمیق شکاف میان حوزه و دانشگاه دارد؛ ولی این ایده توانسته درون دانشگاه جا باز کند و فرهنگ دانشگاهی متأثر از فرهنگ دینی، جلوه‌های ویژه‌ای از معنویت و دینداری را آشکار سازد. برجسته‌ترین صورت ظهور و بروز دینداری در فرهنگ دانشگاهی را در دوران دفاع مقدس و اردوهای جهادی و راهپیمایی اربعین می‌توان مشاهده کرد. رخنه ایمان در فرهنگ دانشگاهی ایران به قدری است که جدایی‌انگاران را به پاسخ‌های انفعالی کشانده است. به‌طوری که یکی از دغدغه‌های سلبی آنان همین موضوع (وحدت حوزه و دانشگاه) است. بدیهی است که اگر به زعم این گروه، ایده وحدت ناممکن است دیگر چه جای دلنگرانی آنان است و فکرشان را مشغول کرده است. معقول نیست که درباره وقوع امر ناممکن، جنجال فکری به راه انداخت.

به هر روی، درباره نفوذ فرهنگ دینداری در دانشگاه و دستاوردهای آن ده ها کتاب می‌توان نوشت. وصیتنامه شهدای دانشگاهی به تنهایی چندین مجلد می‌شود. اگر جدایی‌انگاران چنین تجربه‌ای را خروج دانشگاه از «پارادایم شک» تفسیر کنند؛ در واقع، خود آنان از پارادایم شک خارج شده‌اند. چون چنین تفسیری مبتنی بر شک نیست.

۴ آنچه گفته شد، موافق با مفروض جدایی‌انگاران حوزه و دانشگاه بود. در حالی که بر این مفروض، شک و تردیدهای جدی وجود دارد. اینکه دانشگاه مبتنی بر «پارادایم شک» است و حوزه مبتنی بر «پارادایم یقین» نیاز به اثبات دارد. چه تعداد از دانشگاهیان بر پایه شک و تردید عمل می‌کنند و یقین در تفکرشان راه ندارد؟ بسیاری از آنان تا به انتهای زندگی علمی‌شان بر همان یقین سابق خود باقی می‌مانند. مقاومتی که دانشگاهیان برابر نظریه‌های رقیب و نقدهایی که بر نظریه‌شان می‌شود، بیانگر آن است که لااقل، پارادایم شک برای جمع کثیری از آنان موضوعیت ندارد. چه تعداد از دانشگاهیان را می‌توان به اندیشمند ۱ و ۲ و ۳ شناسایی و تقسیم کرد کرد؟ حتی عرف دانشگاهی بالا رفتن این شماره‌گذاری را نمی‌پسندد و اگر اندیشمندی به ۱ و۲ و ۳ و ۴ و ۵ و... شهرت یابد، او را به اندیشمندی مذبذب و نااستوار تفسیر می‌کنند. بنابراین، اصل این سخن که مطالعات دانشگاهی بر شک و انتقاد استوار است، سخن دقیقی نیست بلکه یقین هم در مطالعات دانشگاهی حضور دارد.

از سوی دیگر، اینکه حوزه بر پایه «پارادایم یقین» استوار است، سخن نادرستی است. آری، اندیشه حوزه مبتنی بر ایمان است و بر قطعی‌الصدور بودن وحی یقین دارد و در این عقیده خود تردیدی ندارد؛ ولی چنین نیست که نسبت به آنچه خود یا دیگران می‌اندیشند، شک و تردید به راه نیندازند. دروس فقهی حوزویان سرشار از اینگونه شک و تردیدها است. نگارنده استادان حوزوی زیادی را تجربه کرده است که همواره در پرداختن به مباحث، نگاه انتقادی خود را ترک نکرده‌اند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری(ره) در کتاب شریف مکاسب بارها شده که یک نظر فقهی را چند مرتبه نفی و اثبات کرده است و در آخر هم کلام را با عبارت «فتأمل» خاتمه داده است؛ یعنی در این بحث جای تأمل بیشتری است و به یقین نرسیده است. این تعبیر (فتأمل) در متون فقهی و اصولی حوزویان رایج است.

علاوه بر این، تخطئه‌هایی که حوزویان نسبت به کلام یکدیگر دارند، دلالت بر غیرمسلم دانستن سخن دیگران دارد. اگر اندیشه حوزوی بر پارادایم یقین استوار است و نه شک؛ نمی‌بایست نسبت به گفتار همدیگر شک و تردید راه بیندازند. چون اگر شک نمی‌کردند سخن یکدیگر را نفی نمی‌کردند. آری، آن سنت فکری که معتقد است، پیشینیان هرچه گفته‌اند، درست و یقینی است و ما فقط باید پیروی کنیم؛ آنان جزم‌اندیش‌اند. ولی حوزه‌های علمیه به‌طور عام و حوزه امامیه، به‌طور خاص، اینچنین نیست.

۵ علاوه بر این، بر فرض که بپذیریم دانشگاه بر «پارادایم شک» و حوزه بر «پارادایم یقین» استوار است؛ اما آیا این شکل از واقعیت پژوهش در حوزه و دانشگاه درست و منطقی است یا آنکه باید اصلاح شود. کار پژوهشی به هر دو پارادایم نیاز دارد و نمی‌توان به یکی از آن دو اکتفا کرد. «شک» و «یقین» به تنهایی تفریط و افراط است و راه پیشرفت دانش و پژوهش را مسدود می‌کند. باید هر دو نهاد حوزه و دانشگاه بر پایه چرخه شک و یقین عمل کند. شک، مقدمه یقین است و یقین هم مقدمه شک است. هر دو امر، محرک و مراقب یکدیگر در غلتیدن به ورطه رخوت و سستی در مطالعه و پژوهش هستند. بر همین اساس، ایده وحدت حوزه و دانشگاه، چرخه رشد دهنده شک/ یقین را در مطالعات دانشگاهی و حوزوی تثبیت می‌کند.

بنابراین، با استدلال تفکیک پارادایم شک و یقین نمی‌توان دشواری وحدت حوزه و دانشگاه را توجیه کرد. چنین تفکیکی در این دو نهاد علمی ثابت شدنی نیست و شواهد و دلایل زیادی بر نادرستی این سخن وجود دارد. بر فرض هم که اینگونه باشد، سنت درستی نیست و باید تغییر کند. مطالعات و پژوهش‌های حوزوی و دانشگاهی به هر دو پارادایم نیاز دارد و باید چرخه یا پارادایم شک/ یقین جایگزین سنت جاری شود. ایده وحدت حوزه و دانشگاه در تحقق این امر کارگشا است.

نیم نگاه

■ پارایم «شک» و پارادایم «یقین» به تنهایی تفریط و افراط است و راه پیشرفت دانش و پژوهش را مسدود می‌کند. باید هر دو نهاد حوزه و دانشگاه بر پایه چرخه شک و یقین عمل کنند.

■ اینکه دانشگاه بر «پارادایم شک» و حوزه بر «پارادایم یقین» استوار است، سخن نادرستی است. آری، اندیشه حوزه مبتنی بر ایمان است و بر قطعی‌الصدور بودن وحی یقین دارد و در این عقیده خود تردیدی ندارد؛ ولی چنین نیست که نسبت به آنچه خود یا دیگران می‌اندیشند، شک و تردید به راه نیندازند. دروس فقهی حوزویان سرشار از اینگونه شک و تردیدها است. نگارنده استادان حوزوی زیادی را تجربه کرده است که همواره در پرداختن به مباحث، نگاه انتقادی خود را ترک نکرده‌اند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری(ره) در کتاب شریف مکاسب بارها شده که یک نظر فقهی را چند مرتبه نفی و اثبات کرده است و در آخر هم کلام را با عبارت «فتأمل» خاتمه داده است؛ یعنی در این بحث جای تأمل بیشتری است و به یقین نرسیده است. این تعبیر (فتأمل) در متون فقهی و اصولی حوزویان رایج است.

■ برفرض که بپذیریم دانشگاه بر «پارادایم شک» و حوزه بر «پارادایم یقین» استوار است؛ اما آیا این شکل از واقعیت پژوهش در حوزه و دانشگاه درست و منطقی است یا آنکه باید اصلاح شود. کار پژوهشی به هر دو پارادایم نیاز دارد و نمی‌توان به یکی از آن دو اکتفا کرد.

■ ایده وحدت حوزه و دانشگاه، چرخه رشد دهنده شک/ یقین را در مطالعات دانشگاهی و حوزوی تثبیت می‌کند. تجربه جمهوری اسلامی نشان داده است که گام‌های اولیه وحدت حوزه و دانشگاه عملی شده است.

مهر

در گفت‌وگوی «ایران» با نویسندگانی که رمان اول‌شان به تازگی منتشر شده مطرح شد

طعم شیرین نوشتن از تلخی ها و مصائب جنگ

صفحه ۱۶

عمق رؤیاهای آب

نذر شهدای غواص که در عملیات کربلای ۴ به اروند زدند و دیگر برنگشتند

صفحه ۱۶

گفتار

نگاهی به استعاره‌های حکمرانی و استعاره ما

لزوم همگرایی علم و سیاست

دکتر عطاالله رفیعی آتانی
قائم‌مقام مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و استادیار دانشگاه علم و صنعت

۱ «حکمرانی» نحوه جریان یافتن نهاد دولت و حکومت در سایر نهادهای اجتماعی است. طبیعی است که هر کدام از نظریه‌ها و مدل‌های فلسفی و سیاسی از این ماجرا روایت خاص خود را داشته باشند. «زبان استعاره» نیز می‌کوشد تا روایتی از این ماجرا به‌دست دهد. کارکرد «استعاره» چنین است که یک واقعیت و مفهوم مبهم را به وسیله یک واقعیت یا مفهوم واضح‌تر، توضیح می‌دهد. استعاره‌ها همان‌طور که ظرفیت‌هایی دارند، محدودیت‌هایی هم دارند؛ چراکه هیچ‌گاه یک استعاره تمامیت یک مفهوم را پوشش نمی‌دهد اما با این حال، تشخیص ما را واضح‌تر می‌کنند.

۲ در طول تجربه اندیشه بشری، با توجه به مبانی فلسفی گوناگون، نظام‌های حکمرانی در چهارچوب استعاره‌های مختلفی توضیح داده شده‌اند. شاید نخستین و قوی‌ترین استعاره برای نظام حکمرانی قبل از دوره مدرن، استعاره «تن‌وارگی سیاست» بوده باشد؛ یعنی همان دیدگاهی که بر اساس مبانی فلسفی افلاطون شکل گرفت و براساس آن، جامعه به مثابه «یک پیکر» تصویر شد که در بردارنده سر، بازو، پا و... بود. در این استعاره، سر، که محل عقل بود، مظهر حکومت و سیاست ترسیم شده بود. این استعاره متأثر از بستر فلسفی حاکم در آن دوره بود.

در دوران مدرن، با تغییر نگاه فلسفی، خداوند همچون ساعت‌ساز ماهری درک می‌شد که توانسته جهان را با این سطح از نظام‌مندی خلق کند. بنابراین، با توجه به حاکمیت این نگاه، از «حکمرانی به مثابه ساعت» سخن به میان آمد، در همین دوران است که وقت، دقت، محاسبات و... اهمیت می‌یابد. کار حکومت هم طبیعتاً «خوب کوک کردن جامعه» بود.

در دوره‌های بعدی از استعاره ماشین استفاده شد و «نظام حکمرانی به مثابه ماشین» در نظر گرفته می‌شد. این استعاره با تحولات فلسفی، اقتصادی و صنعتی غرب متناظر است و همزمان با دوران صنعتی شدن، برجسته می‌شود.

شاید آخرین استعاره «نظام حکمرانی به مثابه بنگاه اقتصادی» باشد. در این نگاه، سازمان‌های دولتی همچون بنگاه‌های اقتصادی در نظر گرفته می‌شوند و منفعت مادی، عامل اصلی تنظیم مناسبات اجتماعی و سیاسی است. طبیعتاً در این استعاره، منطق بازار بر سازمان‌های دولتی حاکم می‌شود و هر اتفاق مطلوبی را نفع مادی تعیین می‌کند.

۳ استعاره‌ای که برای ماهیت نظام حکمرانی اسلامی می‌توان مطرح کرد «حکمرانی به مثابه مدرسه» است، اما چرا می‌گوییم مدرسه؟ برای توضیح چرایی این استعاره به طرح مقدماتی نیاز داریم:

نخست، مهم‌ترین خصوصیت انسان به‌عنوان یک فرد در جامعه «تحول» است، اساساً جهان ماده برابر با تحول است، طبق مبانی فلسفی ما، تحول با پایان مادیت تمام می‌شود. دوم اینکه، عامل این تحول در حیات انسانی «علم» است. هر چیز دیگری را هم که مؤثر می‌بینید، به نحوی مولد علم است.

اگر اینگونه باشد، حکمرانی اسلامی، نظامی است که به وسیله نهاد علم بر سایر نهادها حکمرانی می‌کند؛ یعنی اگر می‌خواهد در سایر حوزه‌ها دخل و تصرف کند، باید از طریق نهاد علم این دخل و تصرف را صورت دهد. برای این نکته، مؤیدات بسیاری وجود دارد، واقعیت این است که تکیه‌گاه اصلی ماهیت امامت، علم است، جوهر اصلی نظریه ولایت فقیه، هم علم است، عصمت برای معصوم و عدالت برای ولی فقیه تضمینی است مبنی بر اینکه او به علمش عمل کند.

بنابراین در حکمرانی اسلامی، علم در مدار قرار می‌گیرد و در واقع، ابزار جریان یافتن حکومت و دولت است. بر همین اساس، نهاد تعلیم و تربیت، نهاد اصلی می‌شود و هر گونه اصلاحی از این طریق است. اینها هم با معارف اسلام و انقلاب اسلامی و با تجربیات ما تطابق دارد.

اگر بخواهم مجموعه این عوامل را در چهارچوب یک استعاره درآوریم، می‌توان از «نظام حکمرانی؛ به مثابه مدرسه» سخن گفت. اگر حکومت و سازمان‌های دولتی به مدرسه بدل شوند، ما با یک سازمان و ساختار مواجه هستیم که تمام لوازم آن را «علم» تعیین می‌کند. رئیس سازمان، عالم‌ترین فرد است و «علم» ملاک همه چیز قرار می‌گیرد تا آنجا که سلسله مراتب را هم علم تعریف می‌کند. روابط، روابط استاد شاگردی است و تمام ارتقاها و تنزل‌ها بر اساس معیار علم صورت می‌گیرد.

۴ با وجود اینکه اساس نظام جمهوری اسلامی بر مبنای علم شکل گرفته و نهاد علم بر سایر نهادها، حکمرانی می‌کند اما با این حال، مهم‌ترین مشکل ما هنوز، واگرایی بین نظام سیاسی و نظام علم است، یعنی نظام علم بتدریج از نظام سیاسی در حال فاصله گرفتن است و این فاصله و واگرایی تنها مربوط به دانشگاه‌ها و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیست بلکه عالمان حوزوی جدید که در اتمسفر جمهوری اسلامی هم تربیت یافته‌اند در سیستم اداری و حکومتی حضور ندارند. بنابراین، اگر براساس این مدل می‌خواهیم کار و اقدامی کنیم، نباید واگرایی بین علم و سیاست به درازا کشیده شود. اگر به تاریخ معاصرمان هم رجوع کنیم متوجه این واقعیت می‌شویم که با تأسیس حوزه علمیه قم و اثر کردن نهاد علم در جامعه و به تبع آن تربیت انسان بود که انقلاب اسلامی ایران به نتیجه مطلوب رسید.

*** مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر عطاالله رفیعی آتانی است که با عنوان «استعاره‌های حکمرانی و استعاره ما» در کنگره علوم انسانی اسلامی در مرکز همایش‌های بین‌المللی صداوسیما ارائه شد.**